

# ماجرای پایان نامه ها

دکتر محمدجواد شریعت

استاد دانشگاه آزاد اسلامی (واحد نجفآباد)

روان شاد دکتر محمد معین صاحب فرهنگ فارسی و ده‌ها کتاب دیگر است که رساله‌ی دکتری او «مزدیسنا و ادب فارسی» ست که بارها به چاپ رسیده است و این رساله پس از تألیف در سلسله‌ی انتشارات دانشگاه تهران (که در آن روزها کم‌تر کتابی در این سلسله اجازه‌ی نشر می‌یافت) چاپ و منتشر شد و با استقبال محافل علمی و ادبی مواجه شد. این رساله بعداً مورد مطالعه‌ی مجدد مرحوم دکتر معین قرار گرفت و در دو مجلد منتشر شد. هر خواننده متخصصی اگر همان چاپ اول کتاب را به دقت بخواند و انصاف بدهد، می‌فهمد که با وجود منابع و مآخذ تحقیق در آن روزگار به‌گونه‌ی نوشته شده است که اگر در این روزگار، با وجود منابع و مآخذ فراوانی که در موضوع رساله، نوشته و چاپ و نشر شده، نوشته می‌شد، چیز زیادی بر آن افزوده نمی‌شد. اندیشه‌ی اساسی علمی دکتر معین در این رساله کاملاً متجلی است و همان فلسفه‌ی اصلی نوشتن پایان‌نامه که در ممالک پیشرفته ملاک عمل است، در این رساله کاملاً مشهود است.

رساله‌ی دیگری که در همان زمان از تصویب استادانی چون ملک‌الشعراى بهار، بدیع‌الزمان فروزانفر، عبدالعظیم خان قریب و استاد احمد بهمن‌یار گذشت، پایان‌نامه‌ی تحصیلی شادروان ذبیح‌الله صفا بود که عنوانش «حماسه‌سرایی در ایران» بود، که آن هم چاپ و منتشر شد و در زمینه‌ی حماسه‌سرایی تحقیقاً حرف آخر را زد و سال‌های سال مرجع محققین در این رشته بود و خواهد بود.

پایان‌نامه‌ی دیگر «وزن شعر» از شادروان استاد پرویز ناتل خانلری بود، که واقعاً نام «تذ» براننده‌ی این پایان‌نامه بود، زیرا آن مرحوم عروض فارسی را در مسیری نو انداخت که در آن زمان کم‌تر کسی به این فکر افتاده بود و این دانشجوی رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی از خود ابتکاری جالب توجه نشان داد و به علمای زبان و ادبیات فارسی راهی نو نشان داد که هنوز هم بسیاری از زوایای این راه ناشناخته مانده است و دانشجویان بااستعداد زیادی می‌خواهد که رساله‌ها و پایان‌نامه‌های زیادی درباره‌ی جزئیات این راه بنویسند و به تاریکی‌های این مسیر نوری بتابانند. این رساله هم همان زمان چاپ و منتشر شد و پس از آن هم بارها به چاپ رسید.

تصحیح تاریخ بیهقی به‌عنوان پایان‌نامه‌ی رشته‌ی زبان ادبیات فارسی مرحوم دکتر فیاض که بارها به چاپ رسیده است و در این اواخر

چندی پیش یکی از مسئولان فرهنگی کشور درباره‌ی پایان‌نامه‌های دانشجویان سخنی انتقادآمیز گفته بود و چند روزی هم سخنان او در رسانه‌های گروهی مطرح بود و درباره‌ی آن سخنان، این و آن گفت‌وگو می‌کردند که اغلب توأم با اغراض گوناگون بود. انتظار این بنده از طرح نظرات گوینده و گویندگان مختلف این بود که شخصی درآشنا از دانشگاهیان به میدان آید و گفتنی‌ها را بگوید. اما، دریغ و افسوس که چنین نشد و این بنده مجبور هستم که اکنون زوایا و خیابای این موضوع را بررسی کنم و آن‌چه گفتنی‌ست، بگویم.

معمولاً در ممالک پیشرفته (از نظر علمی) رسم بر این است که دانشجوی هر رشته‌ی علمی پس از پایان تحصیل در هر مقطعی، رساله‌ی درباره‌ی یکی از موضوعات مربوط به رشته‌ی تحصیلی خود می‌نویسد و نظر تازه‌ی (هر چند جزئی و کوچک) را مطرح می‌کند که اگر این رساله فقط یک گره کوچک را باز کند، معتنم است و این رساله موضوع‌اش تمام شده تلقی می‌شود و اگر گره بزرگی را فقط کمی باز کند، دیگران دنباله‌ی کار را می‌گیرند و رساله یا رساله‌هایی می‌نویسند که این گره بزرگ کاملاً باز شود و مقصود از کلمه‌ی «تذ» فرانسوی یا «تیزز» انگلیسی، فکر تازه‌ی علمی‌ست که به‌وسیله‌ی نویسنده‌ی پایان‌نامه ابراز می‌شود و مشکلی را حل می‌کند.

اما کشورهای مقلد که اصل و فلسفه‌ی کارهای علمی را نمی‌دانند یا می‌دانند، اما توجه کافی مبذول نمی‌دارند، ظاهراً کاری انجام می‌دهند و مسامتی به‌عمل می‌آورند و تصور می‌کنند که قدمی در راه علم برداشته‌اند و وقتی به اشتباه خود پی می‌برند که می‌بینند از قافله‌ی تمدن بشری عقب افتاده‌اند و فاصله‌ی آن‌ها نه تنها کم نشده است، بلکه زیادتر هم شده است.

اگر پایان‌نامه‌هایی را که در اوایل تأسیس دانشگاه در ایران نوشته شده است با پایان‌نامه‌هایی که این اواخر نوشته می‌شود مقایسه کنیم، می‌بینیم که متأسفانه روز به روز در این زمینه به قهقرا رفته‌ایم. و همان شیوه‌ی مسماً به‌عمل آوردن را به‌کار بسته‌ایم.

این بنده در رشته‌های ادبیات فارسی که رشته‌ی تحصیلی من است، تحقیقی به‌عمل آورده‌ام که نتیجه‌ی آن را در این مقاله به نظر خوانندگان گرامی می‌رسانم و از این‌که خوانندگان را متأثر و متأسف می‌سازم، بسیار شرمنده و خجالت‌زده‌ام.

اولین فارغ‌التحصیل رشته‌ی دکترای ادبیات فارسی دانشگاه،

با پیداشدن نسخ خطی دیگری دوباره توسط مصحح ویراسته و چاپ شده است، تصحیحی بی‌نظیر و عالی‌ست که سال‌هاست مرجع محققان این رشته است.

رساله‌ی بسیار مفید شادروان دکتر محمدجعفر محجوب یعنی «سبک خراسانی در شعر فارسی» نشان‌دهنده‌ی تبحر و نبوغ دانشجویی‌ست که این پایان‌نامه را نوشته است که اگر بزرگ‌ترین محقق این رشته هم می‌خواست چنین رساله‌ی بنویسد جز همین مطالب را نمی‌توانست بنویسد.

دانشجوی دیگری در این رشته سراغ داریم که پایان‌نامه‌ی او «نقد ادبی» نام دارد و او شادروان دکتر عبدالحسین زرین‌کوب است که با کمال تأسف شمع زندگی‌اش در این اواخر خاموش شد. پایان‌نامه‌ی او چاپ و منتشر شده است و پس از بازبینی مجدد، اخیراً در دو مجلد حلیت طبع و نشر یافته است و همه می‌دانند که در زبان فارسی مرجع بی‌نظیر و عالمانه است.

این‌ها چند نمونه بود که ذکرشان نشان‌دهنده‌ی فضای متعالی فرهنگی و ادبی گذشته‌ی نه چندان دور از زمان ماست و یادآوری آن همه تلاش و کوشش باعث تأسف و دل‌سردی‌ست، زیرا اکنون می‌بینیم که اغلب پایان‌نامه‌ها به اندازه‌ی کمی ارزش و گاهی بی‌ارزش‌اند که جز برای نهادن در قفسه‌های متروک دانشکده‌ی ادبیات فایده‌ی دیگری ندارند؛ و آن‌چه از آن‌ها هم که به کوشش نویسنده‌اش به چاپ رسیده است حتی ارزش یک بار خواندن را هم ندارد و غالباً رونویس مطالب دیگران است و هر جا غلطی مشاهده می‌کنیم همان‌جایی‌ست که نویسنده از خود اظهارنظر کرده است.

چندی پیش به یکی از مراکز نشر مراجعه کردم و در آن‌جا رساله‌ی دکترای ادبیات فارسی شخصی را برای اظهارنظر علمی به بنده دادم و از من درباره‌ی مفیدبودن آن رساله (برای چاپ و نشر آن) سوال کردند، موضوع رساله بسیار جالب توجه و ظاهراً مفید بود، اما وقتی چند صفحه از آن رساله را خواندم، بسیار متأسف شدم که چنین مهملائی را هیأت داوران دانشگاهی به‌عنوان پایان‌نامه‌ی دکترای دانشجویی پذیرفته‌اند، همه‌ی رساله رونویس از این کتاب و آن کتاب بدون ذکر ماخذ بود و هر جا آن دانشجوی خود اظهارنظری کرده بود، جز یابو و مهمل چیز دیگری نبود. اظهارنظر بنده از هدررفتن سرمایه‌ی ناشر مظلومی جلوگیری کرد؛ اما شنیده‌ام که ناشر بدبخت دیگری مشغول چاپ همان مهملات است.

می‌گویند شاعری در زمان صاحب بن عباد وزیر دانشمند ایرانی، قصیده‌ی به زبان عربی برای آن وزیر ادیب سروده بود و وقتی آن قصیده را بر او فروخواند، صاحب فرمود: قطار شتری برای من آورده‌ای که اگر ریسمان آن‌ها را از هم بازکنی هر کدام از این شترها به قبیله‌ی خواهند رفت. یعنی هر بیت از قصیده‌ی تو بیت سرقت شده‌ی از شاعر قبیله‌ی از قبایل قوم عرب است. اکنون اغلب رساله‌های کارشناسی ارشد و دکترای ادبیات فارسی از این قبیل است.

اما، علت این امر چیست؟ این نقص علمی ناشی از نقایصی دیگر است که با رفع آن نقایص این یکی هم از میان خواهد رفت.

ولی نقص اصلی توجه به کمیت است و عدم توجه به کیفیت. غالب سردمداران فرهنگی کشور متأسفانه مجذوب کمیت شده‌اند و همه جا دم از تعداد کثیر دانشجوی می‌زنند و افتخار می‌کنند که در فلان سال این اندازه دانشجوی داشتیم و امسال ده برابر آن سال و نمی‌گویند

که آن سال چند استاد متبحر داشتیم و امسال چند استاد. وقتی تعداد دانشجو زیاد می‌شود باید به همان میزان استاد کارآمد هم زیاد شود، ولی این چنین نیست. از طرف دیگر وقتی پای مقایسه به میان می‌آید، استاد آن زمان را اگر با استادان کنونی مقایسه کنید، جز شرمندگی چیزی نصیب‌تان نمی‌شود. کافی‌ست سری به دفتر استادان زبان و ادبیات دانشگاه در شهرهای بزرگ بزنید و ببینید چه کسانی به‌جای شادروانان بدیع‌الزمان فروزانفر، همایی، معین، ملک‌الشعراء بهمن‌یار، فاضل، صفا و... نشسته‌اند، تازه این حال ما در دانشگاه‌های شهرهای بزرگ است، بیابید سری به دانشگاه‌های شهرهای کوچک و قصبات و کورده‌های مملکت بزنید و فاجعه را تماشا کنید. نه استاد سواد دارد و نه دانشجو، التقای ساکنین به تمامی در کلاس‌های درس برقرار است. استادی که از روی یک مقاله‌ی روزنامه نمی‌تواند درست بخواند، حافظ و مثنوی درس می‌دهد و دانشجویان باهوش هم به این سبب به او ایراد نمی‌گیرند که می‌دانند برای پوشاندن ضعف خود، استاد به همه‌ی دانشجویان نمره‌ی قبولی می‌دهد و آن‌ها هم برای گرفتن مدرکی و استفاده از امتیازات آن به این‌جا آمده‌اند.

بنده استاد زبان و ادبیاتی سراغ دارم که حتی دیوان حافظ هم در خانه‌ی خود ندارد و اصلاً با هیچ کتاب و مجله‌ی سر و کار ندارد، اما در چند محفل علمی و دانشگاهی عضویت دارد و اگر میکروفونی به چنگ بیاورد، دیگر رهاکردنش با کرام‌الکاتبین است. ما در مملکت خودمان چنین لعبت‌هایی به‌نام استاد داریم و می‌خواهیم که وضع فرهنگی و ادبی به‌سامانی داشته باشیم، زهی تصور باطل، زهی خیال محال.

در همان پایتخت مملکت استادانی داریم که در چند دانشگاه در دوره‌های دکتری و کارشناسی ارشد تدریس می‌کنند و برای کسب درآمد بیش‌تر دانشجویان این چند دانشگاه را در یک کلاس جمع می‌کنند و برای آن‌ها روضه‌خوانی می‌کنند و کنفرانس می‌دهند و در ازای یک ساعت درس، پنج شش ساعت حق‌التدریس را یک‌جا دریافت می‌کنند. آن وقت توقع دارید که این استاد وقت خواندن پایان‌نامه را داشته باشد، در حالی که می‌خواهد حق‌الزحمه‌ی آن را دریافت دارد. از طرف دیگر من اطمینان دارم که اگر موضوع همان پایان‌نامه‌ی را که او نخوانده به آن نمره داده و حق‌الزحمه‌ی آن را دریافت داشته است، به خود او بدهید و از او بخواهید که رساله‌ی درباره‌ی آن موضوع بنویسد، خود او از عهده‌ی چنین کاری برنخواهد آمد؛ چون کتاب یا کتاب‌هایی را که تاکنون نوشته‌اند، حاکی از این ناتوانی‌ست.

اما دانشجویان دانشگاه‌ها هم از جهاتی آمادگی دانشجوی بودن را ندارند که تقصیر هم از آن‌ها نیست، بلکه وضع فرهنگی باعث این عدم آمادگی شده است. به این معنی که دانشجویی که وارد دانشگاه می‌شود، در دوران دبیرستان آن‌چه باید یاد گرفته باشد، یاد نگرفته است؛ زیرا معلمان و دبیران او آن قدر گرفتاری مادی داشته‌اند که نتوانسته‌اند به وضع علمی او سر و سامانی بدهند. زیرا حقوق آنان کفاف مخارج‌شان را نمی‌دهد است و مجبور بوده‌اند که به شغل دوم و حتی سومی هم بپردازند و چون وقت تصحیح اوراق امتحان را هم نداشته‌اند، از دانش‌آموزان امتحان تستی به‌عمل آورده‌اند که فقط با یک علامت ضربدر پاسخ سوالات را می‌داده‌اند، در نتیجه این دانشجوی در تمام دوران دبستان و دبیرستان چیزی نوشته است. بنابراین وقتی

به دانشگاه می‌آید خط او مانند خط بچه‌های دبستانی‌ست و واژه‌های ساده را هم غلط می‌نویسد.

اکنون فکر کنید که این دانشجو با این توانایی‌ها می‌خواهد ادیب شود و این کار کاملاً غیرممکن است.

از طرف دیگر دانشگاه‌هایی که برای این دانشجویان آماده کرده‌اند نه آزمایشگاه دارد و نه کتابخانه‌ی مفید و کارآمد، یعنی دانشگاه هم مانند همان دبیرستانی‌ست که قبلاً در آن درس می‌خوانده است و کوچک‌ترین فرقی با آن ندارد. یعنی فقط یک کلاس درس دارد که معلم (که اکنون لقب استاد را گرفته است)

به آن کلاس می‌آید و جزوه‌یی در ده، بیست

صفحه برای دانشجویان می‌گوید و این

جزوه را هم آن‌ها طوطی‌وار حفظ

می‌کنند و شبه امتحانی

می‌دهند و نمره‌یی می‌گیرند

و کم‌کم کارشناس و

کارشناس ارشد و

احیاناً دکتر

می‌شوند و بعد هم

همکار همان به

اصطلاح استاد

می‌شوند و اگر

کلاس درس

کتابی داشته

باشد، استاد و

دانشجو کتاب را

با کمک

یک‌دیگر چند

صفحه‌اش را

می‌خوانند و از

همان صفحه،

شبه امتحانی به عمل

می‌آید و...

خواهید گفت که

بخش‌نامه شده است که از

این کارها نکنند، اما چه کسی

به این بخش‌نامه‌ها توجه می‌کند

و اصولاً آیا مقدر است که چنین

بخش‌نامه‌هایی اجرا شود، این دانشگاه‌ها

که کتابخانه ندارند، آزمایشگاه ندارند... باز هم

خواهند گفت که چرا کتابخانه نداریم؟ داریم. اما چه

کتابخانه‌یی، کتابخانه‌یی که یک مشت کتاب اهدایی دارد و یا اگر هم

کتاب برای آن کتابخانه خریده‌اند، بدون برنامه بوده است و هیچ

توجهی به نیازهای دانشجویان نشده است و آزمایشگاه و اتاق کامپیوتر

هم دارد اما سال تا سال درش باز نمی‌شود.

بنابراین وقتی دانشگاهی چنین باشد، استادش آن‌طور، آزمایشگاه

و کتابخانه‌اش آن‌گونه، توقع دارید که دانشجویش علامه‌ی قزوینی،

فروزانفر و همایی شود؟ در نتیجه پایان‌نامه‌هایش هم جز ضایع کردن

کاغذ و هدر دادن وقت و معطل کردن قافله‌ی علم و سد کردن راه تحقیق دیگران نتیجه‌یی ندارد.

با توجه به میل زعمای قوم به سوی کمیت مطلق و صرف نظر کردن از کیفیت با خیل عظیمی که در دوره‌ی کارشناسی ارشد و

دکتری می‌پذیرند، می‌توان از این افراد در راه کمک کردن به تحقیق

واقعی استفاده کرد. یعنی این دانشجویان کاری را که می‌توانند انجام

دهند یعنی رونویسی کردن از منابع را که کاری طاقت‌فرسا برای

محققین است، ادامه می‌دهند و آن‌ها را در اختیار محققین قرار

می‌دهند و اینان از این رونویس‌ها استفاده کنند.

هم‌چنین در رشته‌ی زبان و ادبیات فارسی به

کمک این دانشجویان می‌توان برای

کتاب‌های نظم و نثر فارسی،

فرهنگ‌های بسامدی تهیه کرد

که مواد اصلی فرهنگ

جامع زبان

فارسی‌ست. در

مملکتی که این

همه نیروی

هدر رفته داریم،

استفاده از

کامپیوتر واقعاً گناه

است.

بباید جوانان

خودمان را

به‌طور

مصنوعی هم شده

است به کار واداریم

و ایمن

همه خودسری

را به کناری بگذاریم.

و ق...ت...ی

دانشجویی بخواهد

برای متنی ادبی فرهنگ

بسامدی بنویسد، هم لاقلم

یک متن را به درستی و با دقت

می‌خواند و هم مجبور می‌شود که با

دستور زبان فارسی به خوبی آشنا شود و

هم کمکی به ایجاد یک فرهنگ صحیح

جامع زبان فارسی می‌کند. استدلال بعضی از این

ادیبان ناآگاه خودسر این است که این کار بسیار پرزحمت و

طاقت‌فرساست، آیا نوشتن این پایان‌نامه‌های بی‌محتوی و

هدر دهنده‌ی وقت و نیروی دانشجویان جوان، کاری عبث و بیهوده

نیست؟ ما باید کاری را از آن‌ها بخواهیم که در توانایی علمی آن‌ها

باشد. وقتی دانشجوی جوانی ببیند که کار او ثمربخش بوده است و

خدمتی به زبان و ادبیات خود کرده است، احساس غرور و نشاط می‌کند

و علاقه‌مند می‌شود که این کار را ادامه دهد. بباید از این نیروی عظیم

استفاده کنید و مملکت خود را از این فقر فرهنگی نجات بخشید. ■

